بسم الله الرحمن الرحیم

ترجمه کتاب «الهدایة فی النحو »

تلخیص وتنقیح : محمد حسین رحیمی

ترجمه: زهرا قموشی فرد

پایه سوم رشته علوم ومعارف اسلامی

دروس ۱-۱۸

ترم اول ودوم

هدایه درس اول (فاعل)

قسمت اول از مرفوعات ، فاعل است ودر آن پنج بحث است :

۱- *تعریف فاعل* :

فاعل اسمی است که فعل تام، معلوم ، مقدّم یاشبه آن (شبه فعل) به آن اسناد داده شود مانند:

بیشتر بدانیم :

✶فعل تام : یعنی فعلی که ناقصه نباشد، چون افعال ناقصه فاعل نمی گیرند: در جمله « کان اللهُ علیماً » ،«اللهُ»: فاعل نیست بلکه اسمِ کان است.

✶ فعل معلوم : یعنی فعل مجهول نباشد چون افعال مجهول،فاعل نمی گیرد.. بلکه به نایب فاعل نیاز دارند .

✶ مقدّم : فعل باید بر فاعل مقدم باشد . فعل + فاعل

✶شبه فعل : مقصود اسم هایی هستند که در دلالت بر رویداد شبیه فعلها می باشند، بعبارت دیگر مانند أفعال ، فاعل ونایب فاعل را مرفوع ومفعول را منصوب می نما یند .

قام	**زیدٌ.**	**زیدٌ**	**ضاربٌ**	**أبوه.**	**علی**	**حسنٌ**	**وجهُه .**
فعل	**فاعل و**		**شبه فعل**	**فاعل و**		**شبه فعل**	**فاعل و**
تام	**مرفوع**		**(اسم فاعل)**	**مرفوع به واو**		**(صفت مشبهه)**	**مرفوع**

۲- *اقسام فاعل* : فاعل به سه قسمت تقسیم می شود :

الف) اسم ظاهر مانند : ذهب زیدٌ زیدٌ فاعل و اسم ظاهر است

ب)ضمیر بارز مانند : الزیدان ذهبا (الف) در ذهبا

ج) ضمیر مستتر مانند : زیدٌ ذهبَ هو مستتر در ذهب فاعل است ومحلاً مرفوع

اگر فعل متعدی باشد (علاوه بر فاعل) مفعولٌ به منصوب هم دارد . مانند:

زیدٌ ضربَ عمرواً

فاعل : ضمیر مستتر هو مفعول به منصوب

نکته : در تقسیم بندی دیگری فاعل یا اسم صریح است یا مؤول به آن: مانند آیه مبارکه :

«أوَ لمْ یَکْفِهِم أنّا أنْزَلْنا» یعنی فاعل فعل « یکفهم» مصدر فعل « أنْزَلْنا » یعنی «إنزالُ » است. إنزالُنا

« أ لَمْ یَأْنِ لِلَّذِینَ ءَامَنُواْ أَن تخَشَعَ قُلُوبهُمْ لِذِکْرِ اللَّهِ ...» یعنی فاعل فعل «یأنِ» مصدر فعل «تخشعَ» یعنی « خشوعُ» است.

بیشتر بدانیم :

تأویل به فاعل: در علم نحو برگردانیدن فعل به واسطه ی وجود موصول حرفی (حروف صدر ساز) به مصدری که در جمله به صورت فاعل بیاید .

حروف مصدر ساز یا حروف مصدری حروفی هستند که ما بعد خود را به مصدری تأویل می نند، که بر حسب موقعیتش در جمله إعراب می شوند ،آنها عبارتند از أنْ، أنَّ ، کی ، ما ، لو

۳- *مطابقت فعل با فاعل:*

الف) از نظر مفرد و مثنی وجمع بودن :

اگر فاعل اسم ظاهر باشد فعل همیشه بصورت مفرد می آید.

« ضرب زیدٌ » و « ضرب الزیدان » و « ضرب الزیدون »

واگر فاعل ضمیر باشد فعل برای فاعل مفرد ، مفرد می آید :« زیدٌ ضربَ » هو مستتر فاعل است.

و برای فاعل مثنی ، فعل مثنی می آید : « الزیدان ضربا » الف در ضربا فاعل است .

و برای فاعل جمع ، فعل جمع می آید : « الزیدون ضربوا » واو در ضربوا فاعل است .

ب) از نظر مذکر و مؤنث بودن :

اگر فاعل مؤنث حقیقی باشد وبین فعل وفاعل فاصله ای نباشد فعل همیشه مؤنث می آید.

مانند:« قامتْ هندٌ »

اما اگر بین فعل وفاعل فاصله ای باشد می توانیم فعل را مذکر یا مؤنث انتخاب نمائیم .

مانند : « ضرب الیومَ هندٌ » یا « ضربتْ الیومَ هندٌ »

و همچنین اگر فاعل مؤنث غیر حقیقی باشد می توانیم فعل را مذکر یا مؤنث انتخاب نمائیم.

مانند : «طلعَ الشمسُ » یا «طلعَتْ الشمسُ »

این (قاعده ی مؤنث غیر حقیقی) هنگامی است که فاعل اسم ظاهر باشد، اما هنگامی که فاعل ضمیر باشد فعل البته مؤنث می آید . مانند : « الشمسُ طلعتْ » که فاعل ضمیر مستتر هی است.

تتمه : بدان که قاعده ی جمع مکسر مانند مؤنث غیر حقیقی است . (یعنی حق انتخاب فعل بصورت مذکر یا مؤنث را داری) مانند : «قام الرجالُ » یا «قامتْ الرجالُ »

۴-ترتیب قرار گرفتن فاعل و مفعول :

مقدم شدن فاعل بر مفعول در سه جایگاه واجب است .

الف) وقتی که اعراب فاعل و مفعول مخفی باشد (یعنی اعراب ظاهری نباشد) به عبارتی هر دو اسم مقصور یا هر دواسم اشاره یا هر دو اسم مضاف به یاء متکلم باشند ، و احتمال اشتباه آنها باشد.

مانند : «ضرب موسی یحیی » « ضرب هذا ذاک » « ضرب أبی غلامی »

فاعل مفعول فاعل مفعول فاعل مفعول

جایز است مقدم شدن مفعول بر فاعل هنگامی که قرینه ای برای از بین بردن احتمال اشتباه باشد چه اینکه آن دو اسم مقصور باشند یا نباشند .

مانند : «أکلَ الکُمَّثری یحیی » « أکرمتْ موسی سُعدی »

مفعول فاعل مفعول فاعل

✶در جمله اول الکمثری (گلابی) نمی تواند فاعل برای فعل « أکل» باشد و در جمله دوم فعل مؤنث است بنابراین سُعدی (اسم مؤنث)فاعل است و موسی نمی تواند فاعل باشد.

ب) هر گاه فاعل به صورت ضمیر متصل و مفعول بعد از فعل آمده باشد (تقدیم فاعل بر مفعول واجب است)

مانند : « ضربتُ زیداً » ضمیر «تُ» : فاعل و زیداً « مفعول» است

ج) هر گاه مفعول محصور در « إلّا و إنّما) باشد (تقدیم فاعل بر مفعول واجب است)

مانند : « ما ضربَ زیدٌ إلّا عمرواً » و «إنّما ضربَ زیدٌ عَمرواً »

۵- حذف فعل و فاعل :

جایز است حذف فعل هر گاه قرینه ای وجود داشته باشد .

مانند : « زیدٌ » در جواب کسی که گفت: « مَن ضربَ ؟»

و همچنین جایز است حذف فعل وفاعل هر دو با هم ،

مانند : « نَعَم » در جواب کسی که گفت: « أ قامَ زیدٌ ؟ »

گاهی فاعل حذف می شود مفعول جانشین آن می گردد(یعنی نایب فاعل) و آن هنگامی است که فعل مجهول باشد. مانند : «ضُرِبَ زیدٌ » و آن (نایب فاعل) قسم دوم از مرفوعات است.

هدایه درس ۲ نایب فاعل

قسم دوم از مرفوعات نایب فاعل است و آن :

۱- درهر فعلی است که فاعلش حذف شده است

۲- ومفعول به جای آن قرار گرفته است

۳- و فعل همراه آن از صیغه ی معلوم به صیغه ی مجهول تغییر نموده است.

مانند : « ضُرِبَ زیدٌ »

نایب فاعل

و قاعده ی آن(نایب فاعل) در مفرد ومثنی وجمع بودن ومذکر ومؤنث بودن فعلش وسایر قواعد طبق قاعده ای است که در فاعل یاد گرفتی . (یعنی همه ی قواعدی که برای فاعل وفعل معلوم گفته شد برای نایب فاعل و فعل مجهول هم هست)

تبصره :گاهی جمله، نایب فاعل قرار می گیرد واین قاعده مخصوص مصدر « قول » است.

مانند : « قیل ادخُل الجنةَ » جمله ی « ادخُل الجنةَ» نایب فاعل است.

تنبیه : اگر مفعول به صورت ضمیر باشد (در هنگام مجهول کردن جمله و نایب فاعل قراردادن مفعول) ابتدا صیغه ی ضمیر را تشخیص می دهیم سپس فعل را به آن صیغه تبدیل نموده و بعد فعل را مجهول می نماییم . مانند : «اکرمتنی هندٌ » در این جمله ضمیر « ی» مفعول و مخصوص صیغه

متکلم وحده است، پس صیغه ی فعل آن « أکرَمْتُ » ومجهول آن « اُکرِمْتُ » است .

هدایه درس ۳ (مبتدا و خبر ۱)

قسم سوم و چهارم از مرفوعات مبتدا و خبر است، مباحثی در آن دو هست:

تعریف مبتدا : آن عبارت است از اسمی مرفوع ،که از عوامل لفظی نسبت داده شده به آن خالی و مجرد است.

(یعنی هیچ عامل لفظی باعث مرفوع شدن آن نشده است)

تعریف خبر : آن است که به مبتدا نسبت داده شده ومعنای آن را هم کامل نماید.

مانند سخن حضرت علی (ع) : « الزهدُ ثروةٌ » عامل رفع در آن دو(مبتدا و خبر) عامل معنوی است (نه عامل لفظی) و آن ابتدائیت می باشد .

اصل در مبتدا وخبر از حیث معرفه و نکره بودن : اصل در مبتدا این است که معرفه واصل در خبر این است که نکره باشد .

تبصره :

بدان که اگر اسم نکره مخصوص (مخصّصه) شود مبتدا شدنش جایز است و مخصصه شدن اسم جهت مبتدا شدن به وجوه زیر است :

۱- بوسیله موصوف واقع شدنش(یعنی صفت آوردن برایش):

مانند آیه : « وَ لَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَیرٌ مِّن مُّشْرِکٍ »

۲- بوسیله واقع شدن بعد از استفهام ، مانند آیه : « أ إِلَهٌ مَّعَ اللَّهِ »

۳- بوسیله واقع شدن بعد از نفی ، مانند : « ما صدیقٌ لَنا »

۴- با مقدم شدن خبر(شبه جمله) برآن (مبتدا) ، مانند آیه : « ولدینا مزیدٌ » و « فی قلوبهم مرضٌ »

۵- با دعا واقع شدن مبتدا، (اعم از خیر یا شر) : « سلامٌ علیکَ » و « ویلٌ للمطففین »

۶- اسم نکره با گرفتن مضاف الیه مخصصه می شود : « عمل برٍّ یزینُ صاحِبَه »

۷- وقتی اسم نکره ای که مبتدا واقع شده، معنای عمومیّت بدهد ،
مانند آیه : « كلٌّ إلينا راجعون »

۸- وقتی اسم نکره ای که مبتدا واقع شده، اسم مصغر باشد ، مانند: « رُجَيلٌ عندنا »

نکات :

۱- اگر خبر ظرف باشد بر مبتدا مقدم می شود،
مانند آیه« لِلَّهِ الْمَشْرِقُ وَ المَغْرِبُ » و « عِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ »

۲- جایز است یک مبتدا چند خبر داشته باشد ، مانند آیه : « اللَّهُ سمَيعٌ عَلِيمٌ »

۳- مبتدا یا اسم صریح است همانطور که گذشت یا مصدر مؤوَّل از فعل ،
مانند آیه : «أَنْ تَصْبِرُواْ خَيرٌ لَّكُمْ» یعنی صَبرُكم خيرٌ لكم

## هدایه		درس ۴ (مبتدا وخبر ۲)

اقسام خبر: خبر گاهی مفرد است و آن در حالی است که غیر جمله باشد اگر چه مثنی یا جمع باشد ،

و خبرِ مفرد یا جامد است ، مانند : « هذا جدارٌ » و « زيدٌ أسدٌ » یعنی شجاعً

یا (خبرِ مفرد) مشتق است و در این حالت خبر در جنس وعدد با مبتدا مطابقت می کند .مانند :

« زيدٌ قائمٌ » « الزيدان قائمانِ » « الزيدونَ قائمونَ »

« هندٌ قائمةٌ » « الهندانِ قائمتانِ » « الهنداتُ قائماتٌ »

یا خبر جمله است و آن بر دو قسم است :

۱- جمله اسمیه ، مانند : « زيدٌ أبوهُ قائمٌ »

۲- جمله فعلیه ، مانند : « زيدٌ قامَ أبوه »

یا خبر شبه جمله است و آن یا ظرف است مانند :« زيدٌ خَلفَكَ » یا جار و مجرور است

مانند : « عمروٌ فی الدارِ »

تنبیه : هر گاه خبر، جمله باشد باید بوسیله یک ضمیر بارز یا ضمیر مستتر به مبتدا مربوط شود (یعنی مرجع این ضمیر ،مبتدا باشد یا این ضمیر به مبتدا برگردد) مانند « هاء » در جملاتی که گذشت و جایز است با وجود قرینه این ضمیر حذف شود.

مانند : « السَّمنُ مَنَوانِ بدرهمٍ » و « البُرُّ الکُرُّ بستّینَ درهماً » یعنی منه

خبر جمله　　　　خبر جمله

در این دو جمله ضمیر رابط در خبر مذکور نیست بلکه مُقدَّر است (یعنی حذف شده ، وآن ضمیر « ه » در منه است.

هدایه　　درس ۵ (اسم وخبر نواسخ)

قسم پنجم از مرفوعات خبر« إنَّ » وخواهرانش است ،
وآنها عبارتند از « أنَّ » ، « کأنَّ »، « لکنَّ » ، « لیتَ » ، «لعلَّ »

این حروف بر مبتدا و خبر وارد شده ومبتدا را منصوب ، وخبر را مرقوع نموده و اصطلاحاً مبتدا را اسم ِ إنَّ و خبر را خبر أنَّ می نامند . مانند آیه : « إِنَّ اللَّهَ وَاسِعٌ عَلِیمٌ » و قاعده خبرِ إنَّ در مفرد یا جمله ، معرفه یا نکره بودن مانند قاعده خبرِ مبتدا است .

جایگاه اسم وخبر حروف مشبهة بالفعل :

۱- مقدم شدن اسم وخبر این حروف بر خود این حروف جایز نیست .

۲- مقدم شدن خبر بر اسمش جایز نیست مگر اینکه خبر ظرف باشد ،

مانند آیه : « إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ » و «ثمُ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُم»

۳- مقدم شدن خبر بر اسمش واجب است وآن هنگامی است که اسمش نکره و بدون هیچ مسوغی و خبرش شبه جمله باشد. مانند آیه : « إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا »

خبر مقدم اسم مؤخر

✶ منظور از مُسَوَّغ همان شرایط لازم برای مبتدا شدن اسم نکره است که در درس سوم ذکر شد .

قسم ششم از مرفوعات اسم کان وخواهرانش می باشد : (افعال ناقصه)

وآنها عبارتند از : صار ، أصبح ، أمْسی ، أضْحی ، ظلَّ ، باتَ ، آضَ ، عادَ ، غدا ، راحَ ، مازالَ ، و مافَتِئَ و ما انفَکَّ ، ما بَرِحَ ، ما دامَ ، لیسَ

نوع عملکرد این أفعال : این أفعال بر مبتدا و خبر داخل شده ومبتدا را مرفوع ، وخبر را منصوب نموده و اصطلاحاً مبتدا را اسمِ «کان» و خبر را خبر «کانَ» می نامند.

مانند : « کان ربُّک بصیراً »

مقدم شدن خبر :

الف) در همه ی این أفعال مقدم شدن خبرهایشان بر اسمهایشان جایز است .

مانند : « کان قائماً زیدٌ »

ب) مقدم شدن خبراین أفعال برخودِ أفعال:

ازفعل «کان » تا « راح » جایز است مانند : « قائماً کانَ زیدٌ »

در أفعالی که در اول آنها « ما » است جایز نیست ، پس گفته نمی شود « قائماً مازال زیدٌ» (چون حرف « ما » نافیه و صدارت طلب است ، یعنی همیشه باید در ابتداء کلام واقع شود.)

ودر مورد فعل« لیس» اختلاف است .(یعنی بعضی تقدیم خبر بر آن را جایز وبرخی دیگر منع می کنند)

تنبیه : مقدم شدن خبر بر اسمش با وجود معرفه بودنِ خبر ، جایز است برخلاف خبرِ مبتداء .

مانند : « کانَ القائمَ زیدٌ »

قسم هفتم از مرفوعات اسم حروف مشبهة بـ «لیس » است:

وآنها عبارتند از : «ما » ، « لا » ، « لاتَ » مانند :

« ما زیدٌ قائماً » و « لارجلٌ أفضلَ منک » و « لات وقتَ الندامةِ »

(در لات اسم مرفوعش محذوف است)

شرایط عمل « ما » ، عمل «ما » باطل می شود: (یعنی خبر را منصوب نمی کند)

۱- اگر خبر بعد از « إلّا » واقع شود ، مانند : « ما زیدٌ إلا قائمٌ »

۲- یا خبر بر اسم مقدم شود ، مانند : « ما قائمٌ زیدٌ »

۳- یا بعد از «ما » ، « إنْ » اضافه شود ، مانند : « ما إنْ زیدٌ قائمٌ »

شرایط عمل « لا » ، عمل «لا » باطل می شود: (یعنی خبر را منصوب نمی کند)

۱- اگر اسم «لا » معرفه باشد ، مانند : « لا زیدٌ جاهلٌ »

۲- یا خبر بر اسم مقدم گردد ، مانند : « لا فی المدرسةِ رجلٌ »

شرایط عمل « لات » :

۱- اسم وخبر «لات » هر دو اسم زمان باشند

۲- واینکه یکی از آن دو (اسم و خبر) محذوف باشد ، مانند : « لاتَ وقتَ الندامةِ »

خبر لات منصوب

تتمه: بدانکه در بسیاری اوقات « باء » زائده بر سر خبر« ما » داخل می شود پس در این هنگام محلاً منصوب می شود ، مانند : آیه « وما اللهُ بغافلٍ عمّا تعلمونَ »

وهمچنین بعد از «ما » نفی ، « مِن» زائد بر مبتداء داخل می شود ،پس در این صورت مبتداء محلاً مرفوع است. مانند آیه: « و ما للظالمین مِن أنصارٍ »

قسم هشتم از مرفوعات : خبر «لا » ی نفی جنس است :

خبر ، خبر «لا» ی نفی جنس است بعد از اینکه «لا» بر آن داخل شد . « لا رجلَ قائمٌ »

و مبتداء ، اسم «لا» ی نفی جنس است بعد از اینکه «لا» بر آن داخل شد.

مانند آیه: « لا إکراه فی الدین »

اقسام اسمِ « لا » : بدان که اسمِ « لا » سه حالت دارد:

الف) اینکه بصورت اسم نکره ومفرد بیاید ، مانند: « لا رجُلَ فی الدارِ »

ب) اینکه بصورت اسم نکره ومضاف بیاید ، (مضاف الیه داشته باشد) ،

مانند: « لا غلامَ رجلٍ فی الدارِ »

ج) اینکه بصورت شبه مضاف بیاید ،

مانند : « لا راکباً فرساً فی الطریق » و « لا عشرینَ درهماً فی الکیس »

شبه مضاف عبارت است از اسمی که در اسم بعد ازخود عمل نماید و آن را مرفوع یا منصوب یا مجرور نماید . مانند : «راکباً فرساً » در این مثال « فرساً » مفعول به برای « راکباً » است .

قاعده اش : (از نظر اعراب)

اسم «لا» ی نفی جنس ، اگر نکره و مفرد باشد مبنی است برآنچه که قبلاً به آن منصوب بوده است، مانند « فتحه » در آنچه که گذشت یا « کسره » در مثال : « لا جاهلاتٍ محترماتٌ »

یا « ی » در مثال : « لا رجلینِ حاضرانِ » و « لا مجتهدینِ محرومون »

و اسم«لا» ی نفی جنس ، اگر مضاف یا شبه مضاف باشد همیشه منصوب است همانطور که گذشت.

شرایط عمل « لا »ی نفی جنس :

۱- همراه حرف جر نباشد

۲- اسم وخبرش هر دو نکره باشند

۳- بین « لا » واسمش فاصله نباشد

اگر شرط اول از بین برود عمل «لا » باطل شده و اسم نکره مجرور می گردد.

مانند « جِئتُ بلا زادٍ »

واگریکی از دوشرط آخر از بین برود عمل «لا» باطل می شود.

## هدایه		درس ۶ (مفعول مطلق)

قسم اول از منصوبات مفعول مطلق است .

تعریف آن : مصدری است از جنس عاملش (فعل ،مصدر ، اسم) در حالیکه عاملش را تأکید می کند یا نوع ویا عددش را بیان می نماید .

اقسام مفعول مطلق : آن سه قسم است :

أ) مفعول مطلق تأکیدی : مانند « ضربتُ ضرباً » پس « ضرباً » فعل « ضربتُ » را تأکید می کند برای اینکه در حکم تکرار عاملش است .

ب) مفعول مطلق نوعی (بیانی) : وآن عبارت است از آنچه که برای بیان نوع عامل ذکر می شود .مانند : « جلستُ جِلْسَةَ العلماءِ » و سخن حضرت علی (ع) : « الفرصةُ تمرُّ مرَّ السحابِ »

ج) مفعول مطلق عددی : وآن عبارت است از آنچه که عدد عامل را بیان می کند.

مانند : « جلستُ جَلْسَةً » یا « جَلَستُ جَلْسَتینِ » یا « جلستُ جَلَسَاتٍ »

جانشین مفعول مطلق :

آنچه که مترادف مصدر باشد، جانشین مفعول مطلق تأکیدی می شود . مانند: « قعدتُ جلوساً »
واموریکه جانشین مفعول مطلق غیر تأکیدی می شوند عبارتند از :

أ) «کُل » مانند : « فَلا تَمیلُوا کُلَّ المیلِ»

ب) « بعض» مانند : « نِمْتُ بَعْضَ النومِ »

ج) « أیّ » مانند : « جَدَدْتُ أیَّ جِدٍّ »

د) صفت مانند : « سِرْتُ أحسَنَ السیرِ » که در اصل « سرتُ سیراً أحسنَ السیرِ » است و « أکرَمْنا الضیوفَ کثیراً » که در اصل « أکرَمْنا الضیوفَ إکراماً کثیراً

ه) اسم اشاره مانند: «أحسنت الیه ذلکَ الإحسان »

و) عدد مانند : « جُلِدَ المجرمُ عَشْرَ جَلَداتٍ »

عامل مفعول مطلق :

یا فعل است مانند : آیه « وَکَلَّمَ اللهُ موسی تکلیماً »

یا مصدر است، مانند : آیه « فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاءُکُمْ جَزَاءً مَّوْفُوراً »

یا وصف (اسم فاعل ، اسم مفعول ، صیغه مبالغه) است، مانند : آیه « و الصّافاتِ صفاً »

حذف عامل مفعول مطلق :

گاهی عامل مفعول مطلق بخاطره وجود قرینه حذف می شود :

أ) حذف عامل مفعول مطلق جایز است ، مانند : سخن تو به شخص وارد شونده « خیرَ مقدمٍ » که در اصل « قدمتَ قدوماً خیراً » بوده است .

ب) حذف عامل مفعول مطلق واجب است و آن سماعی است، مانند :

« شکراً » یعنی شکرتُ شکراً   یا   « سقیاً » یعنی سقاک الله سقیاً

هدایه   درس ۷ (مفعول به)

قسم دوم از منصوبات مفعول به است.

مفعول به: عبارت است از اسم منصوبی که فعلِ فاعل روی آن اثر می گذارد،

مانند: « ضربتُ زیداً »

مقدم شدن مفعول به:

بدان که اصل ، مقدم شدن فاعل برمفعول است ولی گاهی ممنوع می شود و آن در سه جایگاه است :

أ) وقتی به فاعل ضمیری متصل باشد که به مفعول باز گردد(مرجع ضمیر مفعول باشد).

مانند :« ضربَ زیداً غلامُه »

ب) وقتی که مفعول به، ضمیر متصل به فعل وفاعل اسم ظاهر باشد، مانند: « ضَرَبَک زیدٌ »

ج) وقتی که فاعل محصور به «إلا» یا «إنَّما» باشد.

مانند : « ما ضَرَبَ عمراً إلّا زیدٌ» و « إنما ضَرَبَ عمراً زیدٌ»

حذف عامل مفعول به :

گاهی عامل مفعول به ، به خاطر وجود قرینه حذف می شود.

أ) یا حذفِ عاملِ مفعول به، جایز است: مانند :« زیداً » در جواب کسی که گفت « من ضربتَ ؟ »

ب)یا حذفِ عاملِ مفعول به، واجب است وآن در دو جایگاه است :

اول : در باب تحذیر و آن عبارت است آگاه کردن مخاطب برامر مکروهی تا از آن اجتناب نماید.

حذف عامل در باب تحذیر در سه جایگاه واجب است :

۱- وقتی که تحذیر بوسیله « إیّا » باشد وآن معمولی(مفعولی) است برای فعل مقدر (محذوف) «إتَّقِ ، إحذر ، باعدْ ، تَجنَّب »یا مانند آن ، تقدیر فعل به خاطر آن است که منصوب را از آنچه بعدش قرار گرفته برحذر داریم. مانند: « إیاک والأسد » أصل آن « قِ نفسَکَ واحذر الأسدَ » است .

۲- وقتی که مُحَذَّر منه (تحذیر شده از آن) تکرار شده باشد .مانند : « الطریق الطریق» اصل آن « إتق الطریق الطریق »

۳- وقتی که مُحَذَّر منه (تحذیر شده از آن) معطوفی داشته باشد، مانند : « الکذب و الخداع » اصل آن « إتقِ الکذبَ واحْذَرِ الخِداعَ »

دوم: در باب إغراء است وآن عبارت است آگاه کردن مخاطب برامر پسندیده ای تاآن را انجام دهد و اسم منصوب، معمولی(مفعولی) است برای فعل مقدر« إلزم, أطلُبْ ، إفعلْ » یا مانند آن،تقدیر فعل به خاطر آن است که منصوب را به آنچه بعدش قرار گرفته تشویق نمائیم.

وحذف عامل در این باب (إغراء) واجب است .

مانند : « الأدبَ الأدبَ » اصل آن « إلزم الأدبَ الأدبَ » است و « الجدَّ و العزمَ » اصل آن « إلزمْ الجدَّ والعزمَ» است . معطوف

هدایه درس ۸ (منادی)

قسم سوم از منصوبات منادی است و آن عبارت است از اسمی که با یکی از حروف ندا صدا زده

شود، وحروف ندا عبارت است از « یا، أیا، هیا، أی ، همزه ی مفتوح (أَ) »

مانند: «یا عبد الله » یعنی « أدعو عبدَ الله » و حرف نداء جانشین « أدعو » یا « أطلبْ » شده است.

گاهی حرف نداء در لفظ حذف می شود ، مانند آیه: « یوسفُ أعرضْ عنْ هذا »

اقسام منادی: بدان که منادی پنج قسم است .

۱- منادی مفرد و معرفه (منادی عَلَم) : عبارت است از اسم معرفه ای که مضاف وشبه مضاف نباشد .

۲- منادی نکره ی مقصوده : وآن عبارت است از اینکه شخص معینی بوسیله ی آن اراده شود و همچنین مضاف وشبه مضاف نباشد .

۳- منادی مضاف : وآن عبارت است از منادی که به ما بعدش اضافه شود.

۴- منادی شبه مضاف : منادی است که به آن چیزی متصل شود تا معنایش را کامل نماید و آنچه بعد از آن می آید معمول آن باشد .

۵- منادی نکره غیر مقصوده : و آن اسم جنسی است که به وسیله ی آن فرد معینی اراده نمی شود

پس منادی اگر مفرد معرفه (علم) یا نکره ی مقصوده باشد مبنی بر علامت رفع است.

علامت رفع مانند « ضمه » در « یا زیدُ » و « یا رجلُ » و « یا رجالُ » و « یا مسلماتُ »

⇩ ⇩ ⇩ ⇩

علم نکره مقصوده نکره مقصوده نکره مقصوده

علامت رفع مانند « الف» در « یا زیدانِ »

علامت رفع مانند « واو» در « یا زیدونَ »

در غیر این صورت منادی منصوب است.

مانند : منادی مضاف : « یا عبدَ الله »

منادی شبه مضاف : « یا ضاحکاً وجهُه» و « یامحموداً فعلُه» و « یا طالعاً جبلاً » و« یا ناصراً لدین الله » و «یا مسافراً الیومَ » و« یا ثلاثةً وثلاثین رجلاً »

منادی نکره غیر مقصوده : مانند سخن فرد نابینا : « یا رجلاً خذْ بیدی »

تنبیه : وقتی چیزی که برای منادی اراده می شود معرفه به« ال » باشد گفته می شود : « یا أیّها الرجلُ »و«یا أیّتُها المرأةُ ».ولفظ جلاله ی« الله»ازآن استثناء است و در این لفظ گفته می شود«یا اللهُ »وگاهی حرف نداء در آن حذف می شود و در آخرش «م» مشدد جایگزین می گردد، پس گفته می شود « اللّهم»

تذکر مهم: در بحث منادی ، نکره در مقابل معرفه نیست بلکه منظور از نکره این است که عَلَم نباشد.

ملحقات بحث منادی

۱- *استغاثه :* ترکیب های استغاثه و تعجّب عبارتند از ترکیب های ندائی در جایگاه هایی خاص، در سخن ما: « یا للأغنیاء للفقراء مِن الجوع» (الأغنیاء) مستغاث به و(الفقراء) مستغاث لأجله و(الجوع) مستغاث منه و(یا) اداة استغاثه وبدون آن استغاثه نمی شود همانطور که دانستی وحذف آن جایز نیست، ودر ترکیب استغاثه حداقل دو رکن اداة و مستغاث به ، باید باشد .

بیشتر بدانیم :

استغاثه : آن است که از کسی برای بر طرف نمودن بلا ومصیبتی، کمک و یار ی بخواهند.

- **مستغاث به : کسی که از او یاری می طلبند.**
- **مستغاث له (لأجله) : کسی که برای او یاری می خواهند.**
- **مستغاث منه : بلا ومصیبتی که برای بر طرف نمودن آن یاری می طلبند .**
- **از حروف ندا تنها « یا » بکار برده می شود .**

مستغاث به ، سه وجه دارد:

۱- مستغاث به، بوسیله «لَـ » مفتوح، مجرور می شود . مانند: « یا لَلحکامِ للفقراءِ »

۲- در آخر مستغاث به، الف تأکید اضافه شود . یا أغنیاءَا

۲- مستغاث به ، به صورت منادی عادی مورد نداء قرار گیرد . یا أغنیاءُ

مستغاث به ، در همه ی این حالات منادی است ومتعجب منه در سه حالت ذکر شده مانند مستغاث به است ، مانند : در تعجب از دریا می گوید : یا لَلْبحرِ! یا بحرا ! یا بحرُ !

✶ استغاثه را برای تعجب هم بکار می برند . متعجب منه متعجب منه متعجب منه

۲- ترخیم منادی:

ترخیمِ منادی جایز است وآن حذفی از آخرمنادی است برای تخفیف همانطور که می گوید در

« یا مالکُ » ⟵ « یا مالِ » و در « یا فاطمَةُ » ⟵ « یا فاطمَ »

جایز است در آخر مرخّم (ترخیم شده) یا ضمه و یا حرکت اصلی خود کلمه قرار گیرد. مانند :

« یا حارِثُ » ⟵ « یا حارِ » ویا « یا حارُ »

اگر منادی مؤنث به « ة » تانیث باشد بدون شرط ترخیم می شود و إلا(اگربدون «ة» تانیث باشد باید شروط زیررا داشته باشد)منادی مرخم می شود به شرط اینکه علمِ غیر مرکبِ اضافی واسنادی باشد و(همچنین منادی) بیش از سه حرف باشد پس جایز نیست ترخیم «عالم » و« عبد الله » و«تأبّطَ شراً » و « حَسَن » (در این مثالها « عالِم » اسم علم نیست و« عبد الله » و«تأبّطَ شرا » عَلَم مرکب هستندو حَسَن کمتر از سه حرف است بنابراین ترخیم نمی شوند .

بیشتر بدانیم :

اسم عَلَم به اعتبار لفظش به دو قسمت تقسیم می شود:

۱- مفرد : که از یک کلمه تشکیل شده است ، مانند : سمیر و بیروت

۲- مرکب: که از دو اسم تشکیل شده است، خود بر دو نوع است :

الف) مرکب اضافی (مضاف و مضاف الیه) مانند : « **عبد الله** »

ب) مرکب اسنادی (ترکیبی از دو کلمه که یکی بر دیگری إسناد داده شود، وآن یا جمله ی اسمیه است مانند : « البدر طالعٌ » یا جمله فعلیه است مانند : « **تأبّطَ شراً** »

۳- منادی مندوب :

ندبه: عبارت است از ندا کردن یا خواندن یا گریه زاری کردنِ متفجّعٌ علیه(شخصی که مصیبتی بر او وارد شده = شخص درد مند) از متفجّع منه (از چیزی که او را ناراحت کرده)

مانند : وا أبتا ه ، وا رأساه

اسم های نکره مندوب نمی شوند چون انسان برای مجهولات گریه زاری نمی کند ، و اسم های موصول واسم های اشاره نیز مندوب نمی شوند مگر اینکه در اسم موصول جمله ی صله مشهور باشد مانند: «وا مَن فَتَحَ دمشقاه »

وفقط اسم های معرفه ی غیر مبهم مندوب می شوند مانند : « واحسیناه ، وا ولداه »

حروف اصلی در ندبه « وا » است و جایز است «یا » جانشین آن شود به شرط اینکه از لُبس و اشتباه ایمن باشد.

سه وجه در اسم مندوب جایز است :

۱- اینکه به الف زائد ختم شود : وا خالدا - یا حرقة کبدا

۲- اینکه به الف زائد وهاء سکت در هنگام وقف ختم شود : وا خالداهُ - یا حرقة کبداهُ

۳- اینکه مندوب به صورت منادی عادی بیاید : مانند « وا خالدُ - وا حرقةَ کبدی

## هدایه		درس ۹ (مفعول فیه)

قسم چهارم از منصوبات مفعول فیه است .

تعریف مفعول فیه : اسم منصوبی است که زمان یا مکان وقوع فعل را بیان می کند .

مانند: «حضرتُ یومَ الخمیس أمامَ القاضی » ، پس (یوم الخمیس) زمان فعل و (أمام القاضی) مکان فعل را بیان می کند .

اقسام مفعول فیه : همه اسم های زمان بنا بر ظرف بودن جایز است منصوب شوند،

اما اسم های مکان شایسته ی نصب نیستند مگر

۱- اسم های مکان مشتق ، مانند : « جلستُ مجلسَ ابی »

۲- واسم های مکان مبهم که دارای حدود نیستند

مانند: اسماء جهت ها (فوقَ، تحتَ،یمینَ، شمالَ، أمامَ، خلفَ)		مانند : « سرتُ خلفَ والدی»

۳- و اسم های مقادیر مانند: ذراع ، متر ، میل، فرسخ ، می گوید : « مشیت میلاً » و« زحفت الأفعی متراً »

اما اسم مکان مختصه(دارای حدود) منصوب نمی شود بلکه بوسیله ی حرف جر « فی » مجرور می گردد.

مانند : « جلستُ فی الدارِ » و « صلیتُ فی المسجدِ »

جانشین مفعول فیه :

پنج چیز جانشین مفعول فیه میشود و بنا بر مفعول فیه بودن منصوب هم می گردد.

أ) مضاف به ظرف(یعنی هر اسمی که به ظرف اضافه شود **) « مشیت کلَّ النهارِ او بعضَ النهارِ »**

ب) صفتی که جانشین ظرف شود ، مانند : « نِمتُ طویلاً » یعنی « نِمتُ زمناً طویلاً »

ج) اسم اشاره، مانند : « سرتُ تلک اللیلةَ»

د) عددی که معدودش ظرف وعددی که مضاف الیه اش ظرف باشد،

مانند : « قراتُ القرآنَ ثلاثین دقیقةً» و « استرحتُ ثلاثةَ أیامٍ »

ه) مصدری که معنای ظرف داشته باشد،

مانند :« جئتُکَ قدومَ الحاجِ »   هنگام آمدن حاجی نزدت آمدم

هدایه   درس ۱۰ (مفعول له)

قسم پنجم از منصوبات مفعول له است :

وآن عبارت است از آنچه فعل به خاطرآن واقع می شود،

وفعل قبل از آن ذکر می شود،

وبتقدیر « لـ » منصوب است،

مانند : « ضربتُه تادیباً » یعنی للتأدیب   و « قعدتُ عن الحربِ جُبناً » یعنی للجبن

اقسام مفعول له :

۱- مفعول له یا تحصیلی است و آن عبارت است از آنچه وجودش بعد از فعل است مانند مثال اول   یعنی اول زدن صورت گرفته (فعل) و بعد ادب شده (مفعول له)

۲- مفعول له یا حصولی است و آن عبارت است از آنچه وجودش قبل از فعل است مانند مثال دوم   یعنی ترس بوده (مفعول له) و بعد ، از جنگ خودداری کرده است (فعل)

هدایه　　　　　　درس ۱۱ (حال)

قسم ششم از منصوبات حال است.

تعریف حال : وصفی است که غالباً برای بیان حالت صاحبش هنگام وقوع فعل می آید.

مانند : « قابَلَتْ والدتک مسرورةً » پس « مسرورةً » **حال** و« والدتک» **صاحب حال** و« قابل» **عامل حال** است .　　مانند :　« جائنی زیدٌ راکباً »　　و　　« لقیتُ عمراً راکبَینِ »

صاحب حال (ذو الحال): وآن عبارت است ازآنچه که حال صفتی در معنی برای آن ، و بیان کننده ی حالتش است وغالباً معرفه می باشد. (در مثالهای بالا زیدٌ و عمراً صاحب حال هستند .)

صاحب حال به صورتهای زیر می باشد:

۱. فاعل : مانند « حضر الأمیرُ راکباً »
۲. نایب فاعل : مانند « أُمسِک اللصُ مختبئاً »
۳. مبتداء : مانند « أخوک مستقیماً أخی »
۴. خبر : مانند « هذا الأستاذُ مقبلاً »
۵. مفعول به : مانند « قرأت الکتابَ مطبوعاً»
۶. مفعول مطلق : مانند « قرأت القراءَةَ واضحةً »
۷. مفعول فیه : مانند « أسیر النهارَ بارداً »
۸. مفعول لأجله : مانند « تصدُّقی حبَّ الرحمة خالصاً »
۹. مجرور بحرف جر: مانند « آمنت باللهِ خالقاً »
۱۰. مضاف الیه : مانند « أعجبنی بیانک خطیباً »

اقسام حال :

گاهی حال مفرد است همانطور که گذشت،

وگاهی جمله ی خبریه:
- الف) خبریه ی فعلیه مانند « جائنی زیدٌ یرکب غلامُه »
- ب) خبریه ی اسمیه مانند « جائنی زیدٌ و غلامه راکبٌ»

هدایه درس ۱۲ (تمییز)

تمییز قسم هفتم از منصوبات است

تعریف تمییز: و آن عبارت است از اسم نکره ای که از مفرد یا جمله رفع ابهام می کند.

اول تمییز مفرد : که رفع ابهام می کند از
- **۱- از مقدار**
- **۲- از غیر مقدار**

۱ - از مقدار
- **الف)**
  - **ازعدد صریح مانند : « عندی عشرون رجلاً»**
  - **از مفهوم مبهم مانند : « کم کتاباً عندکَ ؟ »**
- **ب) از پیمانه مانند : « قفیزانِ بُرّاً »**
- **ج) از وزن مانند : « منوانِ سمناً »**
- **د) ازمساحت مانند : « جریبانِ قُطْناً**
- **ذ) از غیر اینها از آنچه که شبیه مقدار است مانند : « ما فی السماء قَدرُ راحةٍ سحاباً »**

۲- از غیر مقدار مانند : « عندی سوارٌ ذهباً » و « هذا خاتمٌ حدیداً »

دستبندی از طلا دارم — این انگشتری آهنی است

دوم تمییز جمله یا نسبة: رفع ابهام از جمله یا شبیه آن می کند،

تمییز جمله یا نسبة

الف) بعداز فعل مبهم ، مانند « طابَ زیدٌ نفساً » « طابَ زیدٌ علماً »«طابَ زیدٌ خلقاً

ب) بعداز شبه فعل(از فعل مبهم) مانند : « زیدٌ طیبٌ نفساً »

از موارد کثرت حضور تمییز (جمله) اسمی است که واقع می شود:

ج) بعد از صیغه ی تعجب : مانند « ما أحسنهُ وجهاً » و « لله درُّهُ فارساً »

د) بعد ازاسم تفصیل ، مانند : « زیدٌ أحسنُ وجهاً »

قواعد تمییز ذات و نسبة :

در تمییز ذات نصب وهمچنین جر بوسیله « مِن » بیانیّه یا بخاطر مضاف الیه واقع شدن، جایز است . پس صحیح است که گفته شود : « عندی رطلٌ زیتاً » یا « عندی رطلٌ مِن زیتٍ » یا « عندی رطلُ زیتٍ » و « عندی ساعةٌ ذهباً » یا « عندی ساعةٌ من ذهبٍ » یا «عندی ساعةُ ذهبٍ»

و اینکه منصوب بودن در مقدار و مجرور بودن درغیر مقدار بیشتر است .

در تمییز نسبة (جمله) نصب واجب است.

پس صحیح است که گفته شود : « خیرُ الأعمالِ أکثرها فائدةً »

و صحیح نیست که گفته شود : « خیرُ الأعمالِ أکثرها من فائدةٍ »

## هدایه		درس ۱۳ (مستثنی)

قسم هشتم از منصوبات مستثنی است

تعریف مستثنی : خارج کردن آنچه بعد از إلا است از حکم ما قبلش.

*اقسام مستثنی :*مستثنی بر سه قسم است :

۱- مستثنی متصل : و آن عبارت است از آنچه که بوسیله «إلا» و خواهرانش از مستثنی منه خارج شده، مانند : « جآئنی القومُ إلا زیداً »

۲- مستثنی منقطع : و آن عبارت است از آنچه که بعد از«إلا» و خواهرانش ذکر شده در حالی که از مستثنی منه خارج نشده باشد.(بخاطر اینکه از اول جزء مستثنی منه نبوده است)(یعنی مستثنی از جنس مستثنی منه نباشد)،

مانند :« جآئنی القومُ إلا حماراً »

۳- مستثنی مفرّغ : وآن عبارت است ازآنچه که مستثنی منه درآن حذف شده،

مانند:« ماجآءَإلا علیٌ »

إعراب آن : بدان که اعراب مستثنی بر چند قسم است:

۱- منصوب:

الف) و آن زمانی است که مستثنی باشد:

- بعد از « إلّا »
- و در کلامی تام (غیر مفرّغ یعنی در کلامی که مستثنی منه داشته باشد)

- و موجب (مثبت) وآن عبارت است از هر کلامی که منفی ونهی واستفهام انکاری نباشد). مانند : « جآئنی القومُ إلا زیداً

ب) (مستثنی منصوب است) در مستثنی منقطع مانند : «فسجدَ الملائکةُ إلا ابلیسَ »

نکته: (این آیه نشان می دهد که ابلیس از ابتداء جزء ملائکه نبوده، بلکه در صف فرشتگان بوده است)

ج) دربیشتر کاربرد ها بعد از « عدا» و« خلا» یا بعد از « ماخلا» و «ما عدا» و« لیس»و « لایکونُ»، (مستثنی منصوب است)مانند : « جآئنی القومُ ما خلا زیداً » تا آخرآن .

۲- جایز است منصوب بودن مستثنی ویا بدل بودن از آنچه قبل از آن است :

وآن زمانی است که مستثنی:

- بعد از « إلا »
- و در کلامی غیر موجب (یعنی کلامی که منفی ونهی واستفهام انکاری باشد)
- ودر کلامی که مستثنی منه ذکر شده ، باشد.

مانند : «ما جآئنی أحدٌ إلا زیداً » و « ما جآئنی أحدٌ إلا زیدٌ »

منصوب — بدل از مستثنی منه مرفوع

۳- مستثنی بر حسب عوامل اعراب می گیرد :

وآن زمانی است که مستثنی مفرّغ باشد یعنی

- بعد از إلّا
- و در کلامی غیر موجب باشد (یعنی کلامی که منفی ونهی واستفهام انکاری باشد)
- ومستثنی منه ذکر نشده باشد.

مانند :«ما جآئنی إلا زیدٌ» و« ما رأیتُ إلا زیداً » و « ما مررتُ إلا بزیدٍ »

۴-مجرور

وآن زمانی است که مستثنی بعد از« غیر » و « سوی» و« حاشا» باشد نزد اکثر نحویّون مانند :

« جآئنی القومُ غیرَ زیدٍ » و « جآئنی القومُ سوی زیدٍ » و « جآئنی القومُ حاشا زیدٍ »

سپس بدان که («غیر» معرب است و) اعراب « غیر» مانند اعراب مستثنی بـ « إلا » است. گفته می شود :

۱- جائنی القومُ غیرَ زیدٍ و غیرَ حمارٍ.

۲- و ماجائنی غیرَ زیدٍ أحدٌ.

۳- و ماجائنی أحدٌ غیرُزیدٍ .

۴- و ماجائنی غیرُزیدٍ .

۵- وما رأیتُ غیرَ زیدٍ .

۶- و ما مررتُ بغیرِ زید.

## هدایه		درس ۱۴ (مضاف الیه)

تعریف اضافه : اضافه نسبتی است بین دو اسم تا اگر دومی معرفه است اولی بوسیله ی آن (دومی) معرفه شود، و یا اگر دومی نکره است اولی مختص به آن شودمانند : « أحْضِرْ کتابَ سعیدٍ و قلمَ حبرٍ » فـ (کتاب) نکره است وهنگامی که به سعید(اسم عَلَم و معرفه) اضافه می شود معرفه می گردد،

و(قلم) نکره است وبوسیله اضافه شدن به نکره ای دیگر (حبر) ، مختص می گردد.

قاعده : واجب است مضاف، از تنوین ونون مثنی ونون جمع خالی باشد.

مانند : « غلامُ زیدٍ » و« غلاما عمروٍ » و « مسلِموا مِصْرَ »

انواع اضافه : و آن سه قسم است :

۱ - لامیّه : وآن عبارت است از آنچه که در تقدیر« لام » است مانند : « غلامُ زیدٍ » و« لجامُ الفَرَسِ »

۳- بیانیّة : وآن عبارت است از آنچه که در تقدیر « مِنْ » است مانند : «خاتمُ فضةٍ »

۴- ظرفیّه : وآن عبارت است از آنچه که در تقدیر « فی» است مانند : « صلوة اللیلِ » و« ماءُ الإناء »

فائده ی آن : و آن عبارت است از معرفه شدن مضاف اگر به معرفه ای اضافه شده باشد مانند آنچه گذشت، ومخصصه شدن مضاف اگر به نکره ای ،اضافه شده باشد. مانند « غلامُ رجلٍ ».

## هدایه		درس ۱۵ (توابع – صفت)

تعریف تابع : بدان اسماء معربی که ذکرآن گذشت اعرابشان اصلی بود یعنی عوامل رفع ونصب وجرّ بر سرآنها داخل می شد و آنها را مرفوع و منصوب ومجرور می کرد وقسم دیگری از اسماء معرب می باشند که به تبعیت از ما قبل خود اعراب می گیرند (یعنی

اعرابشان تبعی است) وتوابع نامیده می شوند برای اینکه در اعراب از ما قبل خود تبعیت می کنند.

اقسام توابع : وآنها پنج قسم اند :

۱- نعت (صفت) ۲- عطف به حروف ۳- تأکید ۴- بدل ۵- عطف بیان

قسم اول از توابع : نعت (صفت)

تعریف آن : و آن عبارت است از تابعی که یا بر معنایی در متبوعش دلالت می کند ،

مانند : « جائنی رجلٌ عالمٌ »

و یا بر معنایی در متعلِّق متبوعش دلالت می کند،

مانند : « جائنی رجلٌ عالمٌ أبوه »

نعت　متعلِّق متبوع (یعنی متعلق به رجل)

و هم چنین صفت نامیده می شود .

الف)- اما قسم اول که نعت حقیقی نامیده میشود درهمه ی موارد ازمتبوعش تبعیّت می کند یعنی در :

۱) در اعراب سه گانه : « رفع »و « نصب » و« جر » مانند : « رأیتُ رجلاً عالماً»
۲) در معرفه ونکره : « زیدٌ العالمُ» و« الزیدانِ العالمانِ » و« الزیدونَ العالمونَ»
۳) در مفرد ومثنی و جمع : « جائنی رجلانِ عالمانِ » و « جائنی إمرأتانِ عالمةٌ » و « رجالٌ علماءُ» و « نساءٌ عالماتٌ»
۴) در مذکر و مؤنث : « جائنی رجلٌ عالمٌ » و « جائنی إمرأةٌ عالمةٌ »

ب)- و اما قسم دوم که نعت سببی نامیده می شود بر دو قسم است :

ب–۱) اینکه مرفوع شود اسم ظاهر یا ضمیر منفصل بعد از آن در این هنگام

فقط در اعرابهای سه گانه و معرفه و نکره بودن از ما قبل خود تبعیت می کند

و در تعداد همیشه مفرد است

و در جنس (مذکر ومؤنث بودن) از ما بعد خود تبعیت می کند .

مانند: « جاءَ الرجلُ الفاضلُ أبوه » و « جا ئتِ المرأةُ الفاضلُ أبوه »

« الرجلانِ الفاضلُ أبوهما » و « جا ئتِ المرأتانِ الفاضلُ أبوهما »

« الرجالُ الفاضلُ أبوهم » و « جا ئتِ النساءُ الفاضلُ أبوهُنَّ »

« الرجلُ الفاضلةُ أُمُّهُ » و « جا ئتِ المرأةُ الفاضلةُ أمُّها »

« الرجلانِ الفاضلةُ أُمُّهما » و « جا ئتِ المرأتانِ الفاضلةُ أمُّهما »

« الرجالُ الفاضلةُ أمُّهُم » و « جا ئتِ النساءُ الفاضلةُ أمُّهُنَّ »

ب–۲) اینکه به ما بعدش اضافه شود در این هنگام مانند نعت سببی است ، مانند :

« جاءَ الرجلُ الكريمُ الأبِ » « جائتِ المرأةُ الكريمةُ الأبِ »

« جاءَ الرجلانِ الكريما الأبِ » « جائتِ المرأتانِ الكريمتا الأبِ »

« جاءَ الرجالُ الكِرامُ الأبِ » « جائتِ النساءُ الكريماتُ الأبِ »

بیشتر بدانیم :

نعت به اعتبار معنایش به دو قسم تقسیم می شود:

الف) نعت حقیقی: آنچه که بر معنایی در خود منعوت اصلی یا در آنچه که به منزله ی منعوت است دلالت می کند.

علامت نعت حقیقی این است که مشتمل بر ضمیر مستتر اصلی ویا منقول است که به منعوت باز می گردد.

مثال ۱: در عبارت « رجلٌ عالِمٌ» : «عالمٌ» نعت حقیقی است و منعوتش اصلی و کلمه« رجلٌ» می باشد ، واین نعت« عالمٌ» معنایی را در خود منعوت اصلی مستقیماً تائید میکند (که همان عالِم بودن است) ومشتمل برضمیر مستتر(هو) است که به منعوت « رجلٌ» باز می گردد.

مثال ۲: در عبارت« استمعتُ إلی خطیبٍ فصیحٍ اللسانِ» کلمه « فصیحٍ» نعت حقیقی ومنعوت آن « خطیبٍ» می باشد ولی این منعوت اصلی نیست بلکه به منزله اصلی و در حکم آن است چرا که جمله در اصل این چنین بوده است« **استمعتُ إلی خطیبٍ فصیحٍ لسانُه**» یعنی فصیح بودن صفتی برای لسان است نه خطیب؛ ولی در جمله تغییری جاری شده که باعث شده ضمیر بارز (ــه) جایگاهش را رها کرده و به صورت ضمیر مستتر(هو) در نعت « فصیح» قرار گیرد که به این ضمیر مستتر،

منقول می گویند و به سبب انتقال این ضمیر به مکان جدید نعت دلالت بر معنایی در منعوت « خطیب »می کند بعد از اینکه دلالت برمعنایی درچیز دیگری « لسان» کرد که با منعوت ارتباط داشت پس در جمله ی اخیر لسانُ فاعلی برای فصیح شمرده می شود ؛ و در این حالت گفته می شود که منعوت (خطیب) اصلی نیست بلکه به منزله منعوت است وکلمه « لسان» یعنی اسم ظاهر بعد از نعت بنا بر مجرور بودن مضاف الیه می باشد.

ب) نعت سببی : نعت سببی دلالت می کند بر معنایی درشیء که بعد از آن قرار دارد ،این شیء ارتباطی با منعوت دارد .

علامت نعت سببی این است که بعد از آن غالباً اسم ظاهری قرار می گیرد که بوسیله نعت سببی مرفوع می شود وشامل ضمیری است که مستقیماً به منعوت باز می گردد وپیوستگی بین این ضمیرو اسم ظاهرکه معنای نعت بر آن جاری شده، وجود دارد.

مثال : «هذا بیتٌ **نظیفةٌ** غرفُه » در این مثال« نظیفةٌ» نعت سببی است و« غرفُه» اسم ظاهر بعد از آن می باشدکه چون فاعل نظیف است مرفوع شده وشامل ضمیر(ــه)است که مستقیماً به «بیت» باز می گردد وبین این ضمیر و اسم ظاهرِ بعد از نعت« غرف» پیوستگی وجود دارد.

النحو الوافی، عباس حسن ؛ جلد ۳ ، صفحات: ۴۴۱،۴۴۲،۴۵۲

فائدة نعت : دو فایده برای آن است :

1. **برای تخصیص منعوت (موصوف) اگر هر دو(موصوف وصفت) نکره باشند ،   مانند :**
   « جائنی رجلٌ عالمٌ »
2. **برای توضیح منعوت (موصوف) اگر هر دو (موصوف وصفت) معرفه باشند ،   مانند:**
   « جائنی زیدُ الفاضلُ »

و گاهی نعت برای ثناء و ستایش است ، مانند : « بسم الله الرحمن الرحیم »

و گاهی نعت برای سرزنش است ، مانند : « أعوذُ باللهِ من الشیطانِ الرجیم »

و گاهی نعت برای تأکید است ، مانند آیه کریمه ی: «فإذا نُفِخَ فی الصّورِ نفخةُ واحدةٌ »

دو نکته :

۱- اینکه اسم نکره بوسیله جمله خبریّه وصف شود ،

مانند : « مررتُ برجلٍ أبوه قائمٌ » یا « مررتُ برجلٍ قامَ أبوه »

جمله اسمیه		جمله فعلیه

و جمله برای اسم معرفه صفت واقع نمی شود و اگر بعد ازاسم معرفه جمله ای واقع شود حال و محلاً منصوب است همانطور که گذشت ، مانند : « مررتُ بزیدٍ أبُوهُ عالمٌ »

۲- برای ضمیر صفت نمی آید و بوسیله ی ضمیر چیزی وصف نمی شود .

## هدایه		درس ۱۶ (عطف به حروف)

قسم دوم از توابع عطف به حروف است :

تعریف آن : و آن عبارت است از تابعی که منسوب می کنند به آن ،آنچه را که به متبوعش نسبت می دهند در حالی که هر دوی آنها (معطوف ومعطوف علیه) مقصود آن نسبت هستند ، همچنین عطف نسق هم نامیده می شود .

شرط آن این است که بین این تابع و متبوعش یکی از حروف عطف یعنی «واو» یا« فاء» یا« ثم» یا«حتی» یا«أو» یا «أم» یا «بل» یا «لا» یا «لکن» واقع شود، مانند : «قام زیدٌ و عمروٌ »
و بدان که معطوف در حکم معطوف علیه است، یعنی هر گاه اولی صفت یا خبر یا صله یا حال باشد پس دومی هم چنین است.

احکام آن :

۱- وقتی کلمه ای به ضمیر مرفوعِ متصل عطف شود تأکید کردن آن بوسیله ی ضمیر منفصل واجب است ،
مانند : « ضربتُ أنا و زیدٌ ».

۲- وقتی کلمه ای به ضمیر مجرور(ومتصل) عطف شود واجب است حرف جرّ را بر سر معطوف هم بیاوریم .
مانند : « مررتُ بِکَ و بزیدٍ »

هدایه درس ۱۷ (تأکید)

قسمت سوم از توابع تاکید است.

تعریف آن : و آن عبارت است ازتابعی که دلالت می کند برثابت شدن متبوع در آنچه که نسبت داده شده به آن، مانند : « جآئنی زیدٌ نفسُه» یا دلالت می کند بر شامل شدن حکم بر تمام افراد متبوع ،مانند سخن خداوند بلند مرتبه : فَسَجَدَ الملائکةُ کُلُّهُم أجمعونَ»
اقسام آن : تاکید بر دو قسم است:

۱- لفظی : و آن عبارت است از تکرار لفظ اول عیناً، مانند : « جآءَ جآءَ زیدٌ » و « قام زیدٌ زیدٌ »

۲- معنوی : و آن تأکیدی است که با الفاظ معدودی انجام می شود و آن عبارت است از:

أ- « النفس » و « العین » برای مفرد و مثنی وجمع البته با اختلاف صیغه و ضمیر،

برای مذکر می گوید :

« جآئنی زیدٌ نفسُه» و « الزیدان أنفسُهما» و« الزیدونَ أنفسُهم» و عینُهُ و عینُهما وأعینهم مانند آن است .

و برای مؤنث :

مانند : « جآئتنی هندٌ نفسُها » و « الهندان أنفسُهما »و« الهنداتُ أنفسُهُنَّ » و عینُها وأعینُهماوأعینُهنَّ مانند آن است .

ب-« کلا» و « کلتا» مخصوص مثنی است ، مانند : « قامَ الرجلان کلا هما» و « قامت المرأتانِ کلتا هما»

ج- « کلّ» و« جمیع» برای غیرمثنی است با اختلاف ضمیر،

مانند: « اشتریتُ العبدَ کلَّه یا جمیعَه» و « جآئنی القومُ کلُّهم یا جمیعُهم»و « اشتریتُ الجاریةَ کلَّها یا جمیعَها» و « جآئتِ النساءُ کلُّهُنَّ یا جمیعُهُنَّ »

نکته : بدان که واجب است به این الفاظ ضمیری مطابق مؤکَّد متصل شود همانطور که دیدی .

د- « أجمع» برای غیر مثنی با اختلاف صیغه، مانند:

« اشتریتُ العبدَ کلَّه أجْمَعَ »

و « جآئنی القومُ کلُّهم أجمعونَ»

و« اشتریتُ الجاریةَ کلَّها جمعاءَ »

و« قامتْ النساءُ کُلُّهُنَّ جُمَعُ »

احکام تاکید معنوی

۱- اگر تأکید ضمیر مرفوع متصل یا مستتر را بوسیله « نفس » و« عین» را ارادی کردی واجب است تأکید کردن آن با ضمیر مرفوع منفصل، مانند : « ضربتَ أنتَ نفسُکَ » و « إضربْ أنتَ نَفْسُکَ » بر خلاف

« **القومُ جائُوا کلُّهم**» در این عبارت (واو) موکَّد است ولی(کلُّ) موکِّد است و چون تاکید با نفس وعین نبوده است بنابراین جهت تاکید ، ضمیر منفصل نیاز نیست.

و « **أکرمتُکَ نَفْسَکَ** » در این عبارت (ک) ضمیر متصل منصوبی ومؤکدَّ است بنابراین جهت تاکید ، ضمیر منفصل نیاز نیست.

و « مررتُ بکَ نَفْسِکَ » در این عبارت (ک) ضمیر متصل مجروری ومؤکدَّ است بنابراین جهت تاکید ، ضمیر منفصل نیاز نیست.

هماناآن(ضمایربوسیله ضمیر منفصل) تأکید نمی شود .

۲- و بوسیله «کلّ» و«أجمع»تأکید نمی شود مگراینکه برای مؤکَّد اجزایی باشد و جدا کردن اجزاء مؤکد حساً صحیح باشد مانند « القوم»یا (عقلاً) جدا کردن اجزاء مؤکد صحیح باشد همانطور که می گویی: « اشتریتُ العبدَ کلَّه» و نمی گویی : « أکرمتُ العبدَ کلَّه»

۳- گاهی « النفس » و « العین » بوسیله (باء) زائده ، مجرور می شوند. مانند : « زارنا الأمیرُ بنفسِهِ یا بعینِهِ» و آن دو در این هنگام (در هنگام مجرور شدن بوسیله حرف بـ) لفظاً مجرور و محلاً اعراب متبوع (اعراب مؤکَّد) خود را می گیرد .

هدایه درس ۱۸ (بدل وعطف

قسمت چهارم از توابع : بدل

تعریف آن : و آن عبارت است از تابعی که ، آنچه به متبوعش نسبت می دهند را به آن (بدل) نسبت دهند .

اقسام آن: و آن سه قسم است :

اول : بدل کل از کل :

و آن عبارت است از اینکه مدلولش همان مدلول متبوع باشد، مانند : « جآئنی زیدٌ أخوک »

دوم : بدل بعض ازکل :

و آن عبارت است از اینکه مدلولش جزئی از مدلول متبوع باشد، مانند : « ضربتُ زیداً رأسَه»

سوم : بدل اشتمال(مربوط) :

و آن عبارت است از اینکه مدلولش ازمتعلقاتِ (وابسته ها) متبوع باشد،

مانند : «سُلِبَ زیدٌ ثوبُه» و « أعجبنی عمروٌ عِلْمُهُ » .

نکته : ملحق می شود به بدل کل از کل بدل تفضیل و آن عبارت است ازآنچه ما قبلش را واضح کرد.(شرح وتفصیل داد). مانند : « الإسمُ علی قسمَیْنِ منصرفٍ و غیرِ منصرفٍ »

تتمه :

٭ اگر بدل نکره از معرفه باشد آوردن صفت واجب است،

مانند سخن خداوند بلند مرتبه :« لَنَسفَعاً بالنّاصیةِ٭ ناصیةٍ کاذبةٍ خا طئةٍ »

مبدل منه بدل صفت صفت

٭ و در عکس این مطلب (یعنی بدل معرفه و مبدل منه نکره)آوردن صفت لازم نیست ،

مانند : « رأیتُ رجلاً عمراً»

مبدل منه بدل معرفه

*و اگر هر دوی آنها (مبدل منه وبدل) یک جنس باشند(یعنی هر دو معرفه ویا هردونکره) آوردن صفت لازم نیست .

مانند : « رأیتُ رجلاً غلاماً » و « رأیتُ زیداً أخاکَ»

قسم پنجم از توابع : عطف بیان

و آن تابعی است غیر از صفت(یعنی مشتق نیست) ولی همچون صفت متبوعش را واضح و روشن می کند وآن اسم مشهورتر از میان دو اسم اش است (که برای شیئی نهاده اند)، مانند :« قامَ علیٌ أمیرُ المؤمنین» ولازم است در همه ی موارد مانند نعت حقیقی با متبوعش مطابقت نماید.

بیشتر بدانیم : امیر المومنین کنیه است و کنیه ها و القاب مشهور تر از اسم ها هستند .

سپس بدان که هر چه مناسب است عطف بیان باشد غالباً برای بدل کل از کل هم مناسب است.

تذکر : هرگاه اسم معرفه به « ال » بعد از «أیُّ» ندائیه(منادی) قرار گیرد (به دو شکل زیر) اعراب می شود :

عطف بیان اگر جامد باشد ، مانند : « یا أیُّها الناسُ»

و صفت اگر مشتق باشد ، مانند : « یا أیُّها الکریمُ»